

بجشم آنکه باغش باطل در است در آن ریاض که مانع سنج اوینم همش نیست بر یکینی گرفتاری که ز زلف که امشب کشاده است سپاس از خطر راه دوستی ایمن ز لطف دوش هموز از غمنا میوز	شب سنبلی گل سنبلی گل در است شکست رنگ گل او لبیل است کدام ز بر زمین ریشه گل در است که موج موج هوا مار سنبلی گل است که احتیاط درین ره تو گل در است نکاه گرم نور برق تغافل در است
ر بود حسن نهانت دل از زلف سونک ز کاکل تو گرفتار کاکل در است	
خون جگر شراب اباغ نگاه ماست مار از قیض کیمت نظاره مانعست چو شند ضعف و حیرت اهل نظر هم افت سواد دیده مار از پیش است حسن تو با نظاره ما جوش میزند	چشم مفید بیند باغ نگاه ماست زنگان بر دیده بوی باغ نگاه ماست رنگ بر دیده دو و چراغ نگاه ماست از سرمه مشک سوده باغ نگاه ماست حطایخ تو سینه باغ نگاه ماست
سنوک بلوک دست نظر جلوه گاه کست حیرت ظلم راه سراغ نگاه ماست	
هوای در جرم شه مدام مست نه بوی باخت و رنگ عاقبت دارم براه صد بلا دانده خرمن من توان زشته گرم جرد باغ روشن	می دواند کهر دین بجام مست من آن کلمه که منام چنین گام مست نه در بوی زهر جابر در جام مست سواد کردش بر و از حط جام مست

سودای دلم بود از دامن صحرا از سوختن کان آرزو عهده خاطر از ام بود نام و خشت زده عشق بهر بوی تو شتر مطلع بیری بره انجوش از بسکه بوی تو گرفتار مدغم بی حاصلی از بس که گرفتار عالم	شکان غزالان لبر سایه بید است تقل حال ما را بر بر و آنه کلید است مجنون بر اجنه غزالان شب عدا کاین جاده چون تا نفس صبح نفی مار سخن روی بوی تو بند است از مردم و نیال حندان کلید است
سنوک کل ز کلین سخن با که شکفت رنگت که از روی زبان تو برید	
نصیب از سفر بند غیر چون نیست بهر بوی وطن میکشم شکر خوابی شد خوبی شررا چشم سیاه تو گرفت جلوه سوخته جانان بغضای در است	کسی ز ما رسما رهش سلامت بخیل سبه بند خواب راحت نیست سرمه چون سوخته اش ز نگاه تو گرفت بهر تو شمع بر روانه هوای در است
همین جاده این راه مهدی رنگت دانند از دندان صبر نیای در است	
شاخ گل بازی و دقا از توجده است هر ذره در عروس بر آنک کرد هر کسی بود از توجده از توجده است	بوی نکه و رنگ خیا از توجده است

بجشم آنکه